

گالری گردی

درباره نمایشگاه شوق مشترک در گالری ثالث جامعه؛ مسئله اصلی هنرمند



حسین گنجی منتقد

● جهان پیرامونی ما ایرانیان این روزها در گیرودار

تماشای صورت گذر زندگی است؛ صورتی بزرگ‌کرده، مخدوش، غمگین و حذربخش، و هنرمند بزرگ‌ترین مشاهده‌گر جامعه است. ما در فرهنگمان ویژگی‌های خوب هم کم نداریم و این نمایشگاه تلاشی بسیار کوچک است برای نگاه دوباره به نیکی‌هایمان. می‌دهد به‌جای تماشای آن، تا خاموش و چشم‌پسته به امور جاری خود بپردازد و ایده‌های بسیط خود را هرگز به میان نکشد، زیرا بهترین ایده‌ها در بستری این‌گونه به بدترین خود تبدیل می‌شوند و خیلی زود، در خشان نشده، خاموش می‌شوند. در چنین فضایی، زیبایی‌دورترین ملاک، مفهوم و منظور برای تماشاست.

ایین ازدست‌رفتن زیبایی‌سی که به دنبال خود ازدست‌رفتن نیک‌رستی را منجر می‌شود، هنرمند را با چالش کشف زیبایی و تماشا مواجه کرده و از جامعه تا هنر کشیده می‌شود، به‌گونه‌ای که زندگی که خود هنر است به زنده‌ماندن و هنر که خود عین زیبایی است، به ملجایی برای ترویج زشتی و تهی‌شدگی از خلاقیت تا زیبایی را دربر می‌گیرد.

زیستن در جامعه مخدوش‌شده است که هنرمند اصیل را به خلق زیبایی کلازگونه و ترسیم صورت‌های در پس پرده و نیمه‌کاره سوق می‌دهد تا مخاطب خود متوجه آنچه در حال ازدست‌رفتن یا به کنایه آنچه در حال پنهان‌کردن است، بشود؛ زیبایی محو و رنگ‌رورفته‌ای که ما تلاش می‌کنیم به شکل گل‌های چسبیده، به قول همان ضرب‌المثل معروف، با سیلی، سرخ و زنده نشانش دهیم.

سعید رفیعی‌منفرد در نمایشگاه اخیرش در گالری ثالث با عنوان شوق مشترک، گویی از یک بی‌زاری با تنفر مشترک حرف می‌زند. او در آثار این نمایشگاه مانند نمایشگاه انفرادی پیشین خود در گالری ساریان گویی در پیوست و ادامه یکدیگر، سویه اجتماعی پرنرگی به خود گرفته است و نمودهای زندگی را در فضایی که در آن زندگی و هنر دوگانه انسان پرورده و همواره کنار هم، به چالش کشیده و سعی می‌کند تأکید بر زیبایی را با پنهان‌کردن آن یا اواضح نشان‌دادن آن گوشزد کند. رفیعی‌منفرد همان‌طور که در استیتمنت این نمایشگاه آورده است، «ما در فرهنگمان ویژگی‌های خوب هم کم نداریم و این نمایشگاه تلاشی بسیار کوچک است برای نگاه دوباره به نیکی‌هایمان»، سعی کرده است در کارهایی که در آن صورت‌ها مختلف‌اند و تم کار تقریباً یکی است، با بازی رنگی که با آنها کرده، نگاه دوباره را به جهان پیرامونی مخاطبش و به نوعی ترویج بازبینی در نگاه به محیط را ایجاد کند. رفیعی‌منفرد پیش از این‌ن نمایشگاه در گالری ساریان، با عنوان انطباق به شکل دیگر سعی کرده بود از جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند حرف بزند. او را می‌توان تحت‌تأثیرپذیرترین هنرمند هم‌روزگار ما دانست که نمی‌تواند بی‌اعتنا به مردمانش و روزگارش خلق اثر کند و در نتیجه نمی‌تواند خارج از مدار زمانه‌اش تعریف شود. او به مصداق واقعی کلمه زاده و وابسته به جغرافیا و تاریخ موطن خود است. رفیعی‌منفرد با پرده‌پوشی به نوعی به روایت‌های تودرتو ملهم از ادبیات ما نزدیک است و با هریمز از جزئی‌نگری و ارائه تصویری‌های کلی ملهم از اندیشه‌های شرقی است؛ اندیشه‌هایی که هیچ علاقه‌ای به بیان کامل مسئله ندارند و تو را در یک فضای خودفضاوتی رها کرده و به کنجکاوی و تلاش وامی‌دارند. او به‌خصوص در دو نمایشگاه انفرادی اخیرش ثابت کرده است که مسئله اساسی او جامعه است و در این جامعه بیش از هر چیز نگران ازدست‌رفتن زیبایی و مشتقات یک زیست انسانی است.

هنر

درباره نمایش «تنها خرچنگ خانگی لای ملافه‌ها خانه می‌کند، اتللو»

اتللو ی بندری



ابراهیم پشت‌کوهی

می‌دهد و به دام می‌اندازد. اثر جدید پشت‌کوهی که مبتنی بر تالیسم جادویی است، ساختارهای واقعیت متنی شکسپیر را دگرگون می‌کند و دنیای واقعی را با روابط علت‌ومعلولی خاص خود می‌آفریند. او اتللو ی مغربی را به جنوب ایران می‌آورد. او اتللو را چنان برای خود می‌آفریند که چاره‌ای جز پذیرا بودن اتللو ی بندرباسی برای تماشاگرش نمی‌گذارد.

ترکیب واقعیت افسانه و تاریخ

موسیقی زیبایی بندربعاس و طراحی لباسی زیبا از مردمان همین خطه و بازیگران همگی پتانسیل بالایی دارند و این خود در کیفیت نمایش تأثیرگذار است. بازی زیای مسیح کاظمی در نقش حکمتکار اولین سؤال را برای بیننده به‌وجود می‌آورد که به‌راستی چرا بازیگری در این حد هنوز چندان شناخته‌شده نیست و همچنین در این میان بازی زیبایی گاتا عابدی برای اولین‌بار بر

ارتباط با تماشاگرانش است.

وقتی ابراهیم پشت‌کوهی را بشناسید و کارهایش را دیده باشید حتما می‌دانید که او به زادگاهش وفادار است و هرچه را در صحنه ارائه می‌دهد همچون لورکا در خود شعر و زبان و موسیقی سرزمین مادری‌اش و نحوه زندگی مردم و امضای خود را در صحنه به جای می‌گذارد تا ردی تأثیرگذار از فرهنگ و آیین و سن مردمش بر جای بماند.

روایت اتللو از دیدگاه پشت‌کوهی روایت اتللو یی است که در بندربعاس زیست می‌کند در کنار یاورها، لنگ‌ها و قافلا‌ها و خلیج همیشه فارسش… یاور ابا همان یاکو در نمایش نامه شکسپیر) که ارضا کاپیتان کشتی نیز هست سکان زندگی اتللو را در دست گرفته است و اتللو را هر جا که دوست دارد با خود می‌برد و سرانجام اتللو را در دام خود چون تور ماهیگیری قرار

گفت‌وگو با روزبه حسینی، نویسنده، طراح و کارگردان نمایش «الف کاف شین»

«الف، کاف، شین»نمایش زبان است



خانه‌ای متروکه می‌مانست، دعوت‌م کرد فضا را ببینم. می‌خواستیم از همان ابتدا شروع کنیم که فرصت نشد و تاخیری یکی، دو ساله افتاد. از سوی دیگر، رفیق بیست‌وچندساله عزیز و فوق‌العاده من، حمید پروآذری،

انتخاب آثار نمایشی مجموعه را بر عهده دارد و خلاصه احساس خصوصی‌بودن برای من در اینجا مثبت است. «خصوصی» به معنای خویش.

آ اجرای نمایش «الف کاف شین». دومین تجربه همکاری برای گروه شما با مجموعه عمارت روبه‌روست؟

بله، نام نمایش اول «داغ ما تازه‌تر کن» بود که اسفند سال گذشته در تمام فضاهای موجود در عمارت روبه‌رو اجرا شد و این بار ما فقط در پلتفرم مج مجموعه که شکل و قضایی خاص هم دارد، نمایش خود را روی

صحنه خواهیم برد. **آ** من آن تک‌کار را دیدم که با هنرجویان کارگاه بازیگری خود به همراه خانم سیما شُکری (که او بازیگر اصلی در گروه شماست) به همراه یک گروه حرفه‌ای موسیقی اجرا کردید؛ همان موقع هم درباره استعداد جوانان تازه در حال رشد کارگاه‌های یک سال اخیر حرف زدید که برخی از آنها در اجرای این نمایش جدید هم حضور دارند.
بله؛ آن نمایش حاصل کارگاه بازیگری در سکوت بود و بعد از آن کارگاه بازی نمایش‌های تک‌نفره که خوشبختانه شما هم شاهد روند رشد این بچه‌ها بوده‌ای. **آ** در این اجرا، سه نفر از آن بچه‌ها و یک نفر از کارگاه بازی تک‌نفره حضور دارند؟
اول اینکه در این یک سال، چندین کارگاه با این بچه‌ها برگزار شده و برخی هم از ما جدا شده‌اند. در این نمایش فقط ملاک توان بازی حسی یا صرفاً بازی در سکوت شرط نبود، فیزیک، قدوقواره و توان خواندن درست آواها و آوازهای کرال و بسیار عوامل من را به این انتخاب رساند. یک شب مریم اسماعیلی و نازنین زنگنه و شب دیگر مریم بابرجا و آرزو گلشاهی به اجرا خواهند رفت و بازیگر اصلی هم که سیما شُکری است، بچه‌های دیگر پشت صحنه را دست گرفته‌اند و همه دارند کار می‌کنند. شاید کمی به باورهای بیست‌وچندسال‌هام نزدیک شده باشم.

آ سیما شُکری، بازیگر اصلی این نمایش، «داغ مرا تازه‌تر کن» و بازیگر زن نمایش «سیم و سِرمه»ی تو بوده است؛ ضمناً مربی بدن، بیان و تنفس کارگاه‌های توست.
سیمما شُکری و میثم غنی‌زاده دو بازیگر اصلی گروه من هستند که هم آن‌قدر توانمندند و هم آن‌قدر دوستانشان دارم که اگر امکان کار با حمایت مداوم را داشتیم، همواره کنار من بودند و اصلاً نمی‌گذاشتیم یا در گروه‌های دیگر بگذارند. امیدوارم تا‌نترم ما قدر و اندازه درست این دو بازیگر فوق‌العاده را بدانم؛ خودشان هم در یاداند و چایی را که ایستاده‌اند، خوب بشناسند و رهایش نکنند.

آ الف کاف شین. نام کوتاه نمایش انسان را به یاد حروف رمز و ذهنیت‌هایی از این دست می‌اندازد.

الف کاف شین، نمایش حسرت‌هاست. حسرت زندگی، حسرت مرگ؛ حسرت عشق و دلنگنی، حسرت وحشت و نفرت؛ حسرت دیدار آدم‌های رفته، گمشودن زبان‌های آدم‌های دست‌بسته و زبان‌بسته و از همه

روی صحنه در نقش مونا یا همان دزدمونا را دیدنی‌تر می‌کند و برای اولین اجرایش باید به گاتا عابدی تبریک گفت. آن هم در کنار اساتیدی چون اصغر همت و ناهید مسلمی. دکور نمایش که با توجه به کاربردش در جایی از صحنه آپارتمان گاه لنج می‌شود، گاه خیابان، گاه عابریپاده، گاه اتاق خواب و کوچه و گاه پلکان، برای نشستن روبه‌روی خلیج همیشه فارس، به‌دلیل کوچک‌بودن سالن نمایش قشقای توانسته زیبایی خود را به تماشاگر ارائه دهد؛ دکور کاربردی و زیبایی که به کوچک‌بودن سالن قشقای گویا تن داده است، دستمال آیینی اتللو با بته‌جقه زیبای ایرانی روی آن به ما یادآوری می‌کند که هر آنچه در حال رخ‌دادن است در ایران اکنون ماست. او با اقتباس از یکی از بهترین آثار شکسپیر، نمایش تنها خرچنگ خانگی لای ملافه‌ها خانه می‌کند، اتللو را می‌آفریند و با ایجاد پارادوکس در اجرا، گاه کم‌دی و گاه تراز‌دی را با موقعیتی موازی با لهجه دلچسب و شیرین بندربعاسی به پیش می‌برد و تماشاگر را با خود همراه می‌کند. ابراهیم پشت‌کوهی بار دیگر در مقام کارگردان و نویسنده ثابت کرده است که هنوز تئاتر ایران زنده است و نفس می‌کشد. با وجود نمایش‌های بی‌دروبیگر و پسر از ادا و اصول این روزها و زد‌ی‌های ناشایانه بعضی از هنرمندان تئاتر از آثار اروپایی در این بازار آشفته تئاتر باید بگویم با انری درجه یک و زیبا روبه‌رو می‌شویم. آنچه امروزه تئاتر ایران فراموش کرده است خودبودن و اصالت است. از این نظر ابراهیم پشت‌کوهی با بهره‌گیری از فرهنگ ایرانی و وفاداری به خطه مادری‌اش کارهایش را به اثری دلچسب و زیبا تبدیل کرده است. اتللو ی بندربعاسی و لورکای ایرانی را ببینید و لذت ببرید تا باز هم یادمان بیاید که تنها اصل ماندن در ماندن است. پس بی‌دلیل نیست که ابراهیم پشت‌کوهی را لورکای تئاتر ایران بنامیم.

مهم‌تر حسرت فهم «زبان»، خود زبان. اصالت زبان. خلاصه‌شده در: «ای کاش»!

آ اما نمایش به جز حس و فضای ساخته‌شده با حروف و نورها و تصاویر بصری و شنیداری دلشنین، دارای قصه هم هست. قصه‌ای که در چند روایت، به شکل موازی و در تقطیع با هم درباره زن و زنانی بازی می‌شوند.

حتماً این نمایش به‌طور اخص قصه‌گوست؛ (هرچند تئاتر بدون حس و فضا اصلاً به‌پیداری نمی‌رسد)، اما از سویی درواقع می‌توانی این نمایش را مانیفستی برای بینامتنیت شعر و قصه و نمایش‌نامه که درست یک دهه است من آن را در تئاتر‌مان پیش کشیدم و هم چند سال کارگاه‌هایی برایش برگزار کردم، هم کارهای زیادی را بر این باور نوشتیم یا در شرایطی روی صحنه هم بردم.

آ پیش‌تر از «زبان» گفתי و در برشور هم نمایش را به استاد دکتر رضا بره‌نی و نظریه‌زیانیت که از سوی او در ایران مطرح شد، پیش‌کش کردی. هم خصلت قدرشناسی و هم پیچیدگی آنچه پیش‌روی ماست. دراین باره کمی بگو؛ درباره اهمیت‌ی که در آثار تو نوشته‌ها و آموخته‌های تو از او هست.

قدرشناسی از آن کلماتی است که انگار از معنا تهی شده. انگار اصلاً از ازل نبوده. انگار بچه‌های دهه ۳۰ و ۴۰ و ۵۰ که من از ایشان و به‌ویژه زنده‌یاد محمود استادمحمد و بزرگمرد تئاتر ایران، عباس جوانمرد که عمرش دراز باد؛ آموخته‌ام، یک چیزی بوده در مایه‌های بازی هفت سنگ. گریوند یا چیزهایی از این قبیل که اینها یا از خودشان درآورده بودند یا یک چیزی بوده که دیگر خط تولیدش به‌صرفه نبوده و ورشکست شده و رفته پی کار خود؛ اما درباره برشور، دکتر رضا بره‌نی و نظریه‌زیانیت. باز همان‌طور که آنجا (در برشور) گفت‌ام، درباره قدرشناسی، گفته‌ام من چگونه دیدن و چگونه نوشتن، چگونه رفتی رفتار را هر اثر/نوشته/پدیده هنری و ادبی را از «رضا بره‌نی» آموختم‌ام و به احترام او ایستاده خواهم مُرد. نمایشگران ما نه می‌دانند قصه چیست، نه اساسا شعر و جهان شعر را می‌شناسند؛ زبان و زیانیت که جای خود را دارد؛ البته بی‌تردید هر سخن، حتی هر قاعده، استثنائاتی دارد. من ابتدا شعر و قصه، به معنای اخص و درست کلمه، بخوابانم و نوع نگاه‌کردن و بررسی‌کردن و نشستن میان هر اثر را برای تحلیل آن (در تئاتر، دراماتورژی) از او آموختم و هم گوشیده‌ام نگاه و ادراک خود را به آن بیفزایم. «الف کاف شین» نمایش زبان است. دوست دارم به جای حرف‌زدن درباره نظریه‌ها در حوزه شعر، قصه و حتی گاه نمایش‌نامه‌نویسی، با صداقت تمام در خود نوشتن شعر و خود نوشتن قصه/رمان و البته نمایش‌نامه و تئاتر. اگر نظریه‌/دیدگاهی را باور دارم، باورم را با تمام هستی‌ام عیان کنم. آنجا که با سکوت لازم است با سکوت، آنجا که با حروف، آنجا که با کلمات، با آواها و صدا‌های ته حنجره انسان، آنچه باور دارم، در حوزه این‌نظر و نظریه‌را عیان و نه بیان کنم. بی‌شک این نمایش ادای دین پایان‌ناپذیر من به اوست، ادای دین به بزرگمرد و یگانه‌مردی که به قول عباس جوانمرد: «گویی ما شایستگی در خدمت رضا بره‌نی بودن را از دست دادیم؛ و سال‌ها بعد جامعه هنری، تئاتری، ادبی ما خواهد دانست که رضا بره‌نی یکی بوده و خواهد بود» (نقل از گفت‌وگوی شخصی‌ام با استاد جوانمرد، فروردین ۱۳۹۳).

زیر آسمان فیروزهای

علی‌رهبری در گفت‌وگو با ایسنا تشریح کرد مشکلات ارکستر سمفونیک تهران از کجا ریشه می‌گیرد؟



● علی رهبری، آهنگ‌ساز و رهبر ارکستر، معتقد است برای ارتقای سطح کیفی ارکستر سمفونیک تهران، باید از حضور رهبرهای باتجربه‌ای که در ارکسترهای مختلف کار کرده‌اند، بهره برد و در کنار آن از رهبرهای دیگر به‌عنوان رهبر میهمان هم استفاده کرد. همچنین باید به دستمزدهای نوازندگان توجه کرد که انگیزه لازم را داشته باشند. به گزارش ایسنا، سابقه تشکیل ارکستر در ایران به ۱۵۰ سال قبل بازمی‌گردد؛ زمان تأسیس مدرسه دارالفنون و صدور فرمان تشکیل یک دسته موسیقی توسط ناصرالدین‌شاه برای ایجاد نظم و انضباط در واحدهای نظامی.
بالین‌حال می‌توان گفت موسیقی در کشورمان در مقایسه با سطح جهانی، چندان وجه ارکسترال ندارد و بیشتر در خلوت هنرمند دنبال شده است. هرچند هستند هنرمندانی در کشورمان که برای معرفی موسیقی و هنر ایران به جهان از هیچ تلاشی دریغ نکرده‌اند و در این مسیر توانسته‌اند گام‌های موفق‌ی را هم بردارند. علی رهبری، آهنگ‌ساز و رهبر بین‌المللی از جمله این افراد است، او سال‌های متوالی است که در کشورهای مختلف، چوب رهبری به دست گرفته. به تازگی هم قطعه شماره چهار یونم سمفونیک «مادرم ایران» به نام «دنیای بدون جنگ» به آهنگ‌سازی علی رهبری و صدای محمد معتمدی برای گرمی سال ۲۰۲۱ ارسال شده است.

چرا ارکستر را رها کردید؟

«چرا خود شما ارکستر سمفونیک را ترک کردید؟ مگر همین کار باعث آسیب‌رسیدن به ارکستر نمی‌شود؟» پاسخ می‌دهد: ما به همان مشکلی برخوردیم که ارکستر سال‌ها گریبان‌گیر آن بوده است؛ زیرا مسئولان به هر دلیل نمی‌خواستند کار ارکستر به آن صورت ادامه پیدا کند. من پس از یک سال متوجه شدم تنها کسی هستم که می‌گوید ارکستر باید هر هفته کنسرت داشته باشد و آثار جدیدی را اجرا کند. وزیر فرهنگ و ارشاد وقت، وزیر آگاهی بود و دوست داشت که کار به آن صورت ادامه پیدا کند، ولی برای دیگران این امر اهمیتی نداشت. در نهایت به من پیشنهاد شد که ارکستر به صورت پروژه‌ای فعالیت کند؛ همان روندی که اکنون پیش گرفته است و برنامه‌های منظمی ندارد. این امر اصلاً از نظر حرفه‌ای برای من پذیرفته‌شده نبود؛ چون باید قبول می‌کردم که درآمد بچه‌ها، ساعت کار، تعداد برنامه‌ها و… کم باشد.

دغدغه مسئولان بهبود وضع ارکستر نبود

«ولی از شما دعوت و با احترام برخورد کردند»؛ در این زمینه می‌گوید: بله؛ درست است ولی از همان روزهای اول متوجه شدم که برای معاون وزیر وقت و مسئولان مرتبط، پیشرفت هنری دغدغه نبود و بیشتر همراهی من با مسئولان و خانه موسیقی برایشان حائز اهمیت بود. البته کسی به‌هیچ‌وجه رفتار بدی در خانه موسیقی با من نداشت؛ اما خط فکری ما با هم جور نبود. از طرفی افرادی در حوزه‌های مختلف موسیقی بودند که ارتباطی با موسیقی کلاسیک نداشتند، اما می‌خواستند عضو شورای ارکستر سمفونیک باشند. آیا نمی‌شود با درجه یکی را حل کر تا ارکستر سمفونیک بتواند در مسیر درستی پیش برود؟ پاسخ می‌دهد: زمانی که در سال ۹۴ از رهبری ارکستر استعفا دادم، آقای علی جنتی به من تلفن کردند که به ایران بیایم تا مشکل را حل کنیم. من به ایران آمدم و او از آقای مرادخانی درباره مشکل من سؤال کردند. آقای مرادخانی گفتند ارکستر از نظر هنری کار درجه یکی را ارائه می‌دهد، فقط آقای رهبری با دوستان کنار نمی‌آید. آقای وزیر به او گفت: «استاد رهبری برای انجام کار رهبری ارکستر به اینجا آمده و با دیگران کاری ندارد. از آقای گنج‌های بخواهید که مشکل را حل کنند». این عقیده وزیر آن موقع بود و اگر معاونش هم به آن عمل می‌کرد، ارکستر می‌توانست به کار خود ادامه دهد. او ادامه می‌دهد: در آن زمان دستمزد من طبق قرارداد و به‌صورت مرتب به حسابم واریز می‌شد، ولی مشکل دستمزد نوازندگان ارکستر بود که در شش ماه به‌درستی آن را دریافت نکرده بودند. من انتظار داشتم که خانه موسیقی شورایی برگزار کند و از حق نوازندگان دفاع کند؛ ولی عکس این موضوع اتفاق افتاد و شورایی تشکیل دادند که چگونه پول نوازندگان را ندهند. می‌دانم که تا شش ماه بعد نیز حقوق آنها را پرداخت نکردند و مال بعضی‌ها را حتی تا الان هم نداده‌اند. رهبری می‌گوید اگر روند به همین صورت پیش برود، مشکلی حل نخواهد شد. وزیر باید به این موضوع بپردازد و ببیند که به ارکستر با چه سطحی نیاز داریم. در ایران گاهی یک آهنگ‌ساز اثری را برای فیلمی می‌سازد که با اقبال عمومی و رسانه‌ها روبه‌رو می‌شود و یک‌باره حتی چوب رهبری در دست می‌گیرد.